

ثروتمندان جهان، به ثروت خود بیفزائید!

تحلیلی پیرامون بحران اقتصاد جهانی و پی آمدهای آن

پروفسور محسن مسرت

Dec. 2008

اصل این مقاله در هفته نامه فرای تاگ، شماره 44، 30 اکتبر 2008 به زبان آلمانی منتشر و به همت احمد احقری به فارسی ترجمه شده است. نویسنده اصل نوشته را برای علاقمندان فارسی زبان با تفاسیر و توضیحاتی دقیق تر در مواردی تکمیل کرده است.

بحران سرمایه مالی یا بحران نئولیبرالیسم

این حکم که بحران مالی کنونی، بزرگترین بحران سرمایه داری پس از اولین بحران جهانی اقتصادی در هشتاد سال گذشته است، امری است روشن و غیرقابل انکار. این بحران همزمان ضعف منتقدان سرمایه داری را هم آشکار ساخت. عده ای از آن ها وقوع آن را دقیقاً پیش بینی می کردند، ولی از بررسی پی آمدهای اجتماعی آن غفلت ورزیدند و تا امروز هنوز راهبردی سیاسی برای مقابله با نئولیبرالیسم بحران زای جهانی ارائه نکرده اند، درحالیکه این فرصت ناب تاریخی می تواند در خدمت ایجاد یک دورنمای عدالت طلبانه و برقراری ثبات اجتماعی قرار گیرد. در چنین شرایطی "بسته نجات بخش" قرضه دولت های اروپایی و آمریکا منجر به آن خواهد شد که سرمایه داری نئولیبرالی بدون آسیب این بحران را از سر بگذرانند.

ادتسارد رویتر (Edzard Reuter) مدیر کل سابق شرکت آلمانی دایمر می گوید: "اعتقاد راسخ دارم که هم اکنون افراد بسیاری دست اندر کارند تا ناتوانی سیستم را هر چه زودتر با پرده ای از فراموشی استتار کنند." این واقعیت که آنجلا مرکل ابتدا هانس تیت مایر (Hans Tietmeyer)، یکی از معماران نئولیبرالیسم در آلمان و پس از او، به خاطر مخالفت مجلس و برکناری او، یورگ آسموسن (Jörg Asmussen)، نئولیبرال استخوان دار دیگری را به عنوان مدیر هماهنگ کننده بسته نجات بخش پیشنهاد می کند، نشانگر آن است که نئولیبرال ها با قدرت تمام درصددند تا کنترل اوضاع را به طور کامل در دست داشته و برای نجات سیستم به قربانی کردن این یا آن فرد نیز پردازند. به زعم ایشان تقصیرها همه بر گردن تعدادی از

مدیران "پر طمع" است و برآوند تا با ابزارهایی ناگوارآمد مانند محدودسازی درآمد سرسام آور روسای بانک ها و شرکت های بزرگ، از شدت خشم شهروندان بکاهند. در تمام کانالهای تلویزیونی، صحبت از "جاه طلبی و پرطمعی" مدیران بانک ها و شرکت های بزرگ صنعتی می شود، و از آنجا که "پرطمعی" در تعبیری عامیانه، خصلتی است تغییرناپذیر که همواره متعلق به انسان ها بوده و هست، نتیجه این خواهد شد که در آخرین تحلیل جایگزینی هم برای نئولیبرالیسم نمی تواند وجود داشته باشد.

در برابر این نوع ارزیابی های عوام فریبانه توسط ذینفعان، بررسی شفاف و دقیق سازوکارهای این بحران پر خطر جهانی کاملاً ضروری بنظر می رسد. اولین سوال کلیدی این است که آیا این بحران مالی الزاماً تبلور بحران کل سرمایه داری است که با ادامه این سیستم غیر قابل حل خواهد ماند و یا این که نظم بحران زده مالی خود بخشی حیاتی از سیستم نئولیبرالی است که از آغاز دهه هفتاد جانشین سیستم کینزیانیسم (Keynesianism) شده است؟ شواهد موجود بر صحت احتمال دوم صحه می گذارند.

سرمایه داری، هرچه بیشتر!

نئولیبرالیسم نه تنها علت وجودی این بحران اقتصادی است، بلکه عاملی برای فقر فزاینده عمومی و بیکاری دسته جمعی در اکثر نقاط دنیا و از جمله در آلمان فدرال است. نئولیبرالیسم یک استراتژی سیاسی است برای میلیونها و میلیاردرها، سهامداران و بورس بازان کلان و مدیران رده بالای کنسرن ها و بانک ها و نیز سرمایه داران کاهلی که نه از راه فانتری، تحرک و ابتکار بیشتر برای رقابت، بلکه از راه کاهش مزد و حقوق ها و از بین بردن مزایای تامین اجتماعی می خواهند به سرمایه خود بیفزایند.

نئولیبرالیسم مانند غده سرطانی رشدیابنده ای، بخشی از طبقات متوسط در اقتصاد ملی را به حاشیه رانده و در معرض نابودی قرار داده است. نئولیبرال ها در اتحاد با سیاستمداران بانفوذ و با مبلغان خود در رسانه های خبری، نیروهای خود را در نهادهای مهمی مانند سازمان بین المللی پول (IMF)، بانک جهانی (World Bank)، سازمان تجارت جهانی (WTO) و یا بانک های مرکزی مستقر کرده اند. آنها پروژه های خود را به پشتوانه اقتصاددانان نئولیبرال برای دادن رنگ و بوی علمی به آن ها به پیش می برند. نه تنها ثروت انباشته شده، بلکه قدرت بی محابای ملی و بین المللی و نیز همسویی رسانه ها، که همگی مدیون وجود لابی های قدرتمند و دمکراسی های کم رنگ شده اند، ستون فقرات این استراتژی را تشکیل می دهند.

با شروع دهه هفتاد قرن گذشته کینزیانیسم به علت غفلت از نوآوری اقتصادی و انطباق خود به تغییرات ساختاری

سرمایه داری جهانی و واکنش های جوابگو به رکود اقتصادی و تورم از غافله عقب ماند. در حالی که انقلاب الکترونیکی بازده کار را به سرعت بالا می برد و میلیون ها انسان، حتی متخصصان اجبارا به خیل بیکاران می پیوستند و در شرایطی که رشد اقتصادی در کشورهای پیشرفته به حد و مرز تاریخی خود رسیده بود، دیگر کاربرد ابزار اقتصادی به نوع سنتی کینزیانیستی ایجاد اشتغال، نمی توانست کارساز باشد. اما طرفداران پر نفوذ کینز در آن دوران به شرایط جدید بی توجه ماندند و به کاربرد ابزار اقتصادی قدیمی، یعنی بالا بردن بودجه دولت ادامه دادند. این سیاست الزاما به تشدید بیکاری و افزایش تورم منجر شد و کینزیانیسم را با بحران خلاقیت و مشروعیت مواجه ساخت.

به این ترتیب کینزیانیسم نه تنها برای رفورم سرمایه داری از طریق تطبیق آن با معضلات زیست محیطی و نیز کاهش تدریجی ساعت کار به منظور تقسیم عادلانه نیروی کار در سطح جامعه و یا سرمایه گذاری در آموزش، پرورش و بهداشت عمومی کوششی از خود نشان نداد، بلکه راه را هم برای نئولیبرالیسم و نئوکونزرواتیسم، ابتدا در ایالات متحده و بعد در انگلستان و پس از آن در بازار مشترک اروپا و ژاپن و سایر کشورهای جهان سرمایه داری باز کرد. نئولیبرال های کهنه کار به طرز چشمگیری از خلاء حاکم استفاده کردند و توانستند با به عاریت گرفتن ارزش های مثبت جنبش اصلاح طلبی 68 جوانان و دانشجویان در آمریکا و اروپا، همچون آزادی های فردی و حق تعیین سرنوشت، و پیوند آن ها با خصلت هایی از قبیل "پرطمعی" و "خودپرستی"، ایدئولوژی نوین اقتصادی خود را بر کلیه شئون جامعه سوار کنند و آن را به عنوان تنها راه موفقیت اقتصادی و اجتماعی در دوران (در شرف تکوین) جهانی شدن به مردم بقبولانند. اما تنها آماج این ایدئولوژی اکتساب اکثریت آرای سیاسی برای مشروعیت دادن به بنای تئوریک نئولیبرالی و جایگزین کردن چهار پایه اساسی آن بود که از این قرارند:

(1) آزادسازی کامل تجارت و سرمایه مالی در بازار جهانی (Liberalization) بدون در نظر گرفتن لزوم کنترل جریان سرمایه مالی و جلوگیری از پی آمدهای پرخطر آن برای اقتصاد ملی کشورهای ضعیف و حفاظت از صنایع ملی و بومی کشورهای در حال توسعه، (2) منعطف سازی نیروی کار (Flexibilization)، بدون رعایت عزت و مقام انسان به عنوان هدف و نه وسیله امرار و معاش، (3) کاهش قوانین و خدمات اجتماعی (Deregulation) به بهانه کسب رقابت بیشتر در بازار جهانی و بخصوص با کالاهای ارزان قیمت کشورهای در حال توسعه، و بالاخره (4) خصوصی سازی (Privatization) با استدلال خلاق کردن بخش خدمات عمومی بدون توجه به این حقیقت که بخش عمده ای از طبیعت ذاتی خدمات عمومی از قبیل آموزش و پرورش، بهداشت همگانی،

تهیه و توزیع آب و برق و غیره با سودآوری که تنها معیار و هدف سرمایه خصوصی است، مغایرت اساسی دارد. نئولیبرالیسم جهانی موفق شد کلیه پروژه های خود را زیر پوشش "اصلاحات" جا بزند و برای آن ها تحت عناوین خوش نام و پر زرق و برق از قبیل اصلاحات بازار کار، بازار سرمایه مالی، مبارزه با بوروکراسی و غیره مشروعیت و جذابیت بیشتری کسب کند. منظور نئولیبرال ها از لیبرال سازی افراط گرانه و ایجاد رقابت نامحدود از طریق عقب راندن دولت از کلیه امور، هیچگاه دولت خود آنها نبوده و نیست، همان گونه که آن ها بدون هیچ دغدغه ای دولت را در این دوران بحرانی به حمایت بی دریغ و چند صد میلیارد دلاری از خود می طلبند. مقصود آن ها همیشه آن دولتی بود که ده ها سال مسئولیت قانون گذاری در حمایت از کارگران و اقشار ضعیف اجتماعی و سرمایه گذاری به منظور ایجاد شغل را به عهده داشت. آن ها برآن بودند سندیکاهای مستقل کارگری را تضعیف کنند و احزاب، دولت ها و پارلمان ها را به سویی سوق دهند که تز نئولیبرالی "هر چه بیشتر کاپیتالیسم" (فریدریش مرتس) میدان گسترده تری پیدا کند.

برای نمونه تصادفی نبود که در آلمان فدرال دولت صدراعظم هلموت شمیت (Helmut Schmidt) با ابتکار جناح نئولیبرال حزب لیبرال آلمان اف. د. پ (FDP) که با حزب سوسیال دمکرات آلمان (SPD) دولت مشترک "سوسیال لیبرال" آن دوره را تشکیل داده بودند، در سال 1982 سقوط کرد و بلافاصله دولت مشترک دمکرات مسیحی - لیبرال به رهبری صدراعظم دمکرات مسیحی هلموت کهل (Helmut Kohl) با برنامه اقتصادی - سیاسی نئولیبرالی تشکیل و مشغول به کار شد. پس از تسلط کامل ایدئولوژی نئولیبرالیستی در کلیه نهادهای جامعه و طرح سند شرودر - بلر (Schroder-Blair-Paper)، پانزده سال بعد اکثریت بزرگی از سوسیال دمکراتهای آلمان و اروپا به جرگه نئولیبرالیسم جهانی پیوستند. پس از آن ثروتمندان جرات یافتند که دیگر ثروت خود را مخفی نکنند و وجدان اجتماعی ثروت اندوزان را با این مکتب تازه که تنها اغنیا قادرند سرمایه گذاری کنند و بازار کار و شغل برای همه فراهم آورند، آرام کنند.

گرهارد شرودر (Gerhard Schröder) بر پرچم سوسیال دمکرات ها نوشت: "دیگر چیزی به عنوان سیاست چپ یا راست وجود خارجی ندارد و از این به بعد تنها سیاست مدرن اقتصادی مطرح است." تغییر مواضع پایه ای سوسیال دمکرات ها بازتابی بود از پیروزی همه جانبه نئولیبرالیسم که هیچ اتفاق دیگری برایش خوشایندتر از آن نمی توانست باشد جز آن که بی زحمت و منت اردوی "چپ ها" را برای تخریب دولت رفاه اجتماعی و تضعیف سندیکاهای کارگری به خدمت بگیرد. نتیجه این کوشش ها

تدوین برنامه آگندا 2010 (Agenda 2010) بود که موفق شد با تغییرات پایه ای و حذف بعضی از قوانین رفاهی و حمایت از نیروی کار، سیستم را دگرگون و راه را برای تبدیل انسان ها به ابزار بی اراده در دست سرمایه داران باز کند و سرنوشت آن ها را به مکانیسم های بازار آزاد سرمایه مالی جهانی و مراکز بورس بازی در نیویورک، لندن، فرانکفورت و توکیو گره بزند.

بهرت از بیکاری

دولت ائتلافی سوسیال دمکراسی و سبزها در شرایطی که در آلمان بیش از 8 میلیون نفر بیکار بودند و نرخ بیکاری به بالای 10 درصد رسیده بود، با این استدلال که انعطاف قوانین بازار کار سرمایه داران را به سرمایه گذاری تشویق می کند و در نتیجه رشد اقتصادی امکانات بیشتری برای اشتغال فراهم می آورد، به پیاده کردن ستون دوم راهبرد نئولیبرالی پرداختند و سندیگاها و کارگران را با این شعار که "هرچیز از بیکاری بهتر است" به تن در دادن به این باصطلاح رفورم مجبور ساخت. در نتیجه امروز در آلمان - و اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه داری - دو نوع بازار کار وجود دارد، یکی با سطح مزد بالا و دیگری با سطح مزد پائین حدود پنجاه درصد کمتر که در حال حاضر بیش از 8 میلیون نفر از شاغلین را در بر می گیرد. رقابت شدید بازار اخیر با بازار اولی، میزان دستمزدها را در کل به سیر نزولی انداخته است. نیروی کار در بازار دوم با دستمزد پائین اکثرا از بیکاران سابق تشکیل شده که مزدشان کفاف حداقل مخارج زندگی در آلمان را نمی دهد. علاوه بر آن امروز به برکت قانون "واگذاری نیروی کار" حدود هفتصد هزار کارگر آلمانی به عنوان نیروی کار قرضی با مزد به مراتب کمتری نسبت به همکاران خود، به تناوب در هر نقطه از کشور که شرکت کارفرمای آن ها تشخیص دهد، اجبارا مشغول به کار می شوند. عده ای این رویه را به درستی "برده داری مدرن" نام نهاده اند. با تبدیل سیستم رفاهی آلمان برای بیکاران به سیستم "هارتس - IV (Hartz-IV-System)"، یعنی یکی دیگر از تغییرات نئولیبرالیستی، با کنترهای تحقیرآمیز و مداوم در پرداخت حقوق بیکاران، به چهار میلیون انسان بیکار آلمانی بیش از هر زمان دیگری احساس انگل بودن دست داده است. بسیاری از آن ها از این حقارت رنج برده و دچار امراض روانی و به خصوص افسردگی شده اند. در چنین شرایطی افراد شاغل هم از ترس دائمی گرفتار شدن به بیکاری حاضرند به هر نوع خواسته کارفرمایان، از جمله بالا بردن ساعات کار بدون مزد اضافی، تن در دهند. در این شرایط جو محیط کار سالم و خلاق به جو تهدید و وحشت دائمی از اخراج و بیکاری تبدیل شده است.

آزادسازی بازارهای سرمایه و مالی از کنترل دولت که سومین ستون نئولیبرالیسم است با اعمال فشار صندوق بین

المللی پول (IWF) به مثابه "کمیته مرکزی" نئولیبرالیسم بین المللی در سطح جهان به اجرا گذاشته شد. در کشورهای جنوبی حتا با استفاده از روش های ارباب و زور سیاسی و مالی، این استراتژی پایه ای زمانی به اجرا درآمد که میلیاردها پول انباشته شده از دلارهای نفتی و نیز سرمایه های اضافی شرکت های چند ملیتی سرگردان در جستجوی حوزه های سودآور تازه ای بودند. جاری شدن سیل آسا و کاملا آزاد سرمایه های مالی در بازار جهانی، بدون نرخ ثابت ارز و هیچ نوع کنترل دولتی، ساختار و قواعد نظم مالی بین المللی را به طور ناگهانی دگرگون ساخت. از این رو مسیر و رابطه جریانات مالی از جریانات واقعی کالایی و خدماتی جدا شد.

نتیجه این شد که منابع مالی به جای تامین احتیاجات سرمایه تولیدی کشورها در راستای بورس بازی و متدهای سودآوری کوتاه مدت از یک حوزه به حوزه دیگر به جریان افتادند و موسسات مالی به ساختن ابزارهای پیچیده فاینانس مانند اوراق سهام هج فاوند (Hedgefonds)، بورس بازی روی تخییر قیمت سهام در بورس کالاهای تجاری (Derivate) و انواع بورس بازی در خرید سهام کوتاه مدت شرکت های تولیدی (Certificates) اقدام کردند. این ابزارها که با ریسک بسیار بالا و تنها با هدف کسب ضریب سود بالا عمل می کردند، یک بازار جهانی سرمایه مالی مصنوعی با حجم مجازی حدود دویست هزار میلیارد دلاری به وجود آورد که هیچ نهاد بین المللی نمی توانست پی آمدهای اقتصادی آن را پیش بینی کند. نه تنها بانک ها و صندوق های بازنشستگی، بلکه شرکت های تولیدی بزرگ و بین المللی مثل زیمنس و فولکس واگن در آلمان نیز به بورس بازی در آن دنیای مالی مجازی کشیده شدند و بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه خود و دیگران را از دست دادند. سوداگری های مالی با رشد بادکنکی و ترکیدن های پی در پی و جایگزینی آن ها، باعث شد که در کشورهایمانند مکزیک، آرژانتین، اندونزی و روسیه با فرار سرمایه به سوی حوزه های پر سودتر زمین لرزه های اجتماعی به وقوع پیوستند. نقطه اوج آن در اواسط سال 2007 در بازار معاملات املاک ایالات متحده اتفاق افتاد که ابتدا در بخش ساختمان مسکن سرمایه کلانی وارد نمودند و سپس بدون رعایت اصول ابتدائی، به وام دادن به میلیون ها متقاضی مسکن پرداخته و در مرحله بازپرداخت وام های بی ضمانت، به علت عدم امکان پراخت وام ها که قابل پیش بینی هم بود، ساکنین مسکن ها را بی خانمان نمودند و بانک های بزرگ آمریکا و سپس سایر بانک ها در نقاط دیگر جهان را هم به ورشکستگی کشاندند. در سال جاری بورس بازان سوداگر مالی از بخش خرید و فروش مسکن یکباره به بورس بازی در بازار نفت و مواد غذایی هجوم آوردند و باعث ایجاد نرخ تورم های دورقمی شدند، به طوری که مواد غذایی پایه ای مانند برنج و غلات برای میلیون ها انسان گرسنه در آسیا و آفریقا تبدیل به

کالاهای لوکس و تجملی شده اند.

شمار زیادی از دولت های کشورهای سرمایه داری پیشرفته که در اثر دنباله روی از ایدئولوژی نئولیبرالی به بهانه تشویق در سرمایه گذاری و ایجاد شغل به تحفیف های کلان مالیاتی به شرکت های بزرگ و ثروتمندان دست زدند، بدهکاری رو به افزایش و کمبود درآمدهای خزانه را تقبل کردند. نتیجه اجرای این سیاست، به جای هدف فرضی رشد اقتصاد و بازگشت ثمره مالیاتی به دولت، عملاً به عامل افزایش فشار بر دولت ها تبدیل شد و آنها را مجبور ساخت به منظور ایجاد توازن بودجه دست به خصوصی سازی موسسات مربوط به خدمات عمومی مانند پست، راه آهن، مخابرات، تامین آب و انرژی، آموزش و پرورش، بهداشت و حتی تامین اجتماعی و بازنشستگی بزنند. از این راه بازهم حوزه های وسیع و نامحدود جدیدی برای سرمایه گذاری، در حقیقت بورس بازی، در اختیار سرمایه مالی جهانی قرار می گیرد. به این ترتیب نئولیبرالیسم ستون چهارم راهبردی خود را در جهان پایه ریخت. با وجود این که سیاست های مالی این ایدئولوژی، اقتصاد جهانی را با بزرگ ترین بحران بعد از جنگ جهانی روبرو ساخت، مخارج آن را اجباراً، نه سوداگران و ثروتمندان بلکه مزدبگیران و اقشار متوسط در سطح جهان با بیکاری و پائین رفتن سطح دستمزد و درآمد خود باید پرداخت کنند.

زمان مناسب است

از اتفاقات مشگل آفرین و ناگوار برای بخش تولیدی اقتصاد و خلاق جامعه، سودهای کلانی با نرخ 25 درصد و یا بالاتر بودند که در مبادلات مالی بین المللی در کوتاه مدت کسب شدند. از این طریق نه تنها گردش سرمایه با ضریب های صعودی شتابی غیر ضروری به خود گرفت، بلکه منجر به افزایش فشار برای بالا بردن ضریب سود در این بخش اقتصادی نیز گردید و این خود سرمایه تولیدی را به طور فزاینده ای در راستای افزایش بازده تولید و بیکارکردن کارگران و پائین آوردن سطح دستمزد سوق داد. این واقعیت از یک سو به گسترش فقر نسبی و از دست دادن امتیازات اجتماعی مزد و حقوق بگیران دامن زد و از سوی دیگر باعث ایجاد مازاد سرمایه کلان جدیدی گردید که از حوزه تولیدی به حوزه سرمایه مالی بازهم در خدمت بورس بازی و منعطف سازی نیروی کار از سویی و تقسیم مجدد درآمد از پائین به بالا از سوی دیگر، قرار می گرفت. نئولیبرالیسم با وسیله قرار دادن جهانی شدن به طور ضربتی موفق شد دولتهای ملی، سندیکاها، احزاب چپ و به ویژه سوسیال دمکراسی را به موضع تدافعی براند و از این راه به دستاوردهای اجتماعی جنبش کارگری اعلام جنگ کند و احزاب محافظه کار و لیبرال را در دولت ها مسلط نماید.

با این تفاسیر چهار ستون اصلی نئولیبرالیسم، یعنی

لیبرال سازی بازار سرمایه، کالاها و خدمات، منعطف سازی نیروی کار در خدمت سرمایه، کاهش قوانین و خدمات اجتماعی به منظور کاهش مخارج "جانبی" سرمایه و بالاخره خصوصی سازی خدمات عمومی در حوزه اقتصادی به یکدیگر پیوند داده و موجب آن شده که عملکرد کلیه جوامع سرمایه داری پیشرفته (به استثنای کشورهای اسکاتلندیناوی) به انحصار قشر کوچک و بانفوذ ثروتمند درآید. نئولیبرالیسم با این تز ایدئولوژیک خود که هرچه سرمایه داران سرمایه بیشتری در اختیارشان باشد، به همان نسبت هم اشتغال بیشتر و هم فقر کمتر خواهد بود، پیام "ثروتمندان جهان، به ثروت خود بیافزائید" را به دستورالعمل و الگوی سیاست در همه سطوح تبدیل کرد و مدعی شد که هیچ الگوی دیگری برای اقتصاد و سیاست وجود خارجی ندارد.

اکنون بحران اخیر سرمایه مالی که می رود به بحران شدید اقتصاد جهانی تبدیل شود و بار دیگر میلیون ها انسان را به بیکاری، حقارت و فقر بکشانند، دروغ گستاخانه نئولیبرالیسم را آشکار ساخت. هنوز ابعاد این بحران قابل لمس نیست، ولی واقعیت بحران و لرزش یکی از ستون های عمده سرمایه داری نئولیبرالیستی بشریت را در مقابل دو امکان قرار داده است. اول اینکه اصلاح طلبان جهان نسبت به امکانات موجود در راستای مقابله با جو موجود بی تفاوت بمانند و به نیروهای متحد نئولیبرالیستی امکان دهند، بر بحران فعلی پوشش گذارند تا در مرحله بعدی بشریت را به پرتگاه نزدیک تر و عدم توازن عدالت و قدرت سیاسی را تشدید کنند و چالش های جهانی برای تقسیم منابع طبیعی رو به زوال و تقسیم ثروت را بیش از پیش به سوی جنگ طلبی و خشونت سوق دهند. امکان دوم این است که اصلاح طلبان کشورهای سرمایه داری موفق شوند با شناخت دغدغه های قابل لمس جامعه از قبیل بیکاری، حقارت و فقر با طرح خواسته های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرثمر مانند کاهش ساعات کار و تقسیم عادلانه نیروی کار، قدرت عملکرد سندیکاهای کارگری و کارمندی و احزاب اصلاح طلب و جامعه مدنی را در مقابل انحصارطلبی نئولیبرالی تقویت کرده و ستون های این سیستم ضددمکراسی و ضد عدالت را به لرزه درآورند. تنها در این صورت است که می توان به آینده بشریت به دور از روابط زور و زر امیدواری داشت.